دکترامین پاشاجلالی*

"آذرآبادگان" درشاهکارجاویدان استاد طوس*

شاهنامهٔ فردوسی نه‌تنهایک اثربی همتای حماسی وزنده‌کنندهٔ زبان دری وپاسدار عظمت ایران باستان است، بلکه‌ازدیدگاه‌های مختلف نیزموردتوجه فرزانگان و فرهنگ دوستان به‌ویژه علاقمندان به بزرگداشت واحیای مفاخر قوم ایرانی است.

این منبع فیاض بخصوص درزمان های نزدیک مورد مطالعه‌وبررسی صاحب نظران بوده‌وتحقیقات ارزندهٔ فراوان اسطوره‌ای ، تاریخی، دستوری و ... درفحاوی‌ومطالب آن انجام گرفته‌است. بااین وجود جای تتبّع و بررسی های دیگر نیزدراین نامهٔ باستان باقی است ازآن جمله می توان ازدیدگاه (جغرافیای تاریخی) موردمطالعه‌اش قرارداد.

اینجانب ضمن مطالعه این اثر ارزشمند متوجه شدم که "آذربایجان" نامی که درهمهٔ ازمنه و ادوار و درمسیرتمام رویدادها

---

* عضوهیأت علمی گروه زبان وادبیات فارسی دانشگاه‌تبریز

* نسخهٔ مورد استفاده و استناد نسخهٔ چاپ مسکو بوده و شمارهٔ جلدو صفحات ازروی نسخهٔ مذکور می باشد.

و پیش آمدهای مردم ایـــران شهره و نام آور بوده‌است، دربافــت ایـــن سند افتخار نیز نقش ارزنده و غرورآفرین برعهده دارد.

نام این خطّه که تنگنای وزن تقارب "آذرآبادگان" ش کــــــرده ، در کتاب شاهنامه شکوهمند و افتخارآمیزاست ، این ناحیهٔ تاریخـــی همچنانکه از همهٔ بوته‌های آزمایش در مسیرحیات دیرپاز خود سربلنــد وکامیاب بدرآمده در مبارزات قوم ایرانی بادشمنان و تحکیم بنیــــان استقلال و عظمت ایران ، چه در ادوار اساطـیری وچه دراعصار تاریخـی همواره سهم بسـزا داشته‌است. "آذرآبادگان" درشاهنامه غـــالبــــا" رزمگاه نیروهای خیــر و شرّ و میدان پیروزی قوای اهورایی بردستیـــاران اهریمن بوده‌است. پایه‌های اقتدار و عظمت کیانیان نخستین باردرایـــن خطّـه استحکام می یابد.

کی خسروکه از شهر یاران فرّمــند* کیانی است به یاری گودرزیـــان که‌ازتبار کاوه آهنگر هستند اولین پیروزی خود را برمدّعیان تاج و تخــت ونیروهای اهریمنی دراین سرزمین به‌دست می آورد.

فریبرز پسرکی کاووس به‌حمایت طوس نوذر مدّعی تاج و تخت ایران است و کی خسرو پسرسیاووش شاهزادهٔ ایرانی نیزکه گیواوراپـــــس از هفت ســـال جستجو وتحمل رنج های مردافکـــن به‌ایران آورده،خــــود را وارث سلطنت ایران می داند.

کی کاووس که‌به‌گفتهٔ خودش هردوفرزند درنظرش یکی‌است، ازترجیح یکی بردیگری معذوراست، لاجرم آنان رابه‌آزمون شایستگی بـه‌ســـــوی " دز بهمن " که‌درنزدیکی اردبیل است گسیل می دارد:

دوفرزند ماراکنون بادوخیـــل   ببـاید شدن تا داردبیـــل
به‌مرزی که‌آنجا دز بهمن است   همه‌ساله‌پرخاش آهرمن است
به‌رنج‌است‌زاهریمن‌آتش پرست   نباشدبرآن مرزکس رانشست

---

* درمورد "فـرّ" رک به کتاب "فرّ درشاهنامه" ، تألیــــــــف دکتربهروزثروتیان ، چاپ دانشگاه تبریز.

ازیشان یکی کآن بگیردبه‌تیغ   ندارم ازوتخت شاهی دریغ
(ج۳ ، ص ۲۴۱، س ۳۶۵۸ـ ۳۶۵۵)

فریبرزویاران اوازنزدیکی‌این دژ که به‌روایت شاهنامه سربه‌آسمان می سایدوهوای گرمش سنان هارامی گدازد وتن مردجنگی میان زره می سوزد ناکام برمی گردند، امّا کی خسروکه فرّ شاهی دارد ومقدّراست که کین پدروایرانیان ازافراسیاب دشمن نستوه و نابکار به دست‌اوکشیده شود، روی به‌سوی آذرآبادگان می نهد و درنزدیکی های اردبیل قوای اهریمنی رامنهدم می کند، دراثنای این نبرد و ستیز نوری از بالای دیوار می تابد و تاریکی رامی زداید، کی خسرو درمظهر همان روشنایی ایزدی " خان آذرگشسپ " رابنیان می نهد :

بدانجای کان روشنی بردمید   سرباره‌ء دژ بشد ناپدید
بفرمود خسرو بدانجایگاه   یکی گنبدی تابه‌ابرسیاه
درازی وپهنای اوده کمند   به‌گرداندرش طاق های بلند
زبیرون دونیمی تک تازی اسپ   برآورد و بنهاد آذرگشسپ
نشستندگرداندرش موبدان   ستاره‌شناسان و هم بخردان
درآن شارسان کردچندان درنگ   کهآتشکده‌گشت بابوی ورنگ
(ج ۳، ص ۲۴۶و۲۴۷، س۳۷۳۷ـ۳۷۳۲)

ازاین هنگام " آذرآبادگان " اهمیت تازه‌ای درفضای اساطیرایران می یابد ، بابناشدن آتشکده آذرگشسپ از جنبه‌ء تقدس مذهبی نیز این ناحیه مورد توجه قرارمی گیرد، رفت وآمد شهریاران و جنگاوران به‌این بوم وبر متواتر می‌گردد.

اگرشهریاری ازدشمن زیانکار دررنج است، یاامرجلیل ومهمی پیش رو دارد، برای رهایی ازسختی و یافتن کام خاک " آذرآبادگان " رابه‌نیّت زیارت آتشگاه می سپرد. کی خسرو پس ازرسیدن به سلطنت

و تحکیم مبانی قدرت وازمیان برداشتن همهٔ موانع و درک تمام توفیقات، تنهایک آرزوی بزرگ دردل دارد وآن گرفتن خون پدرازافراسیاب است، تلاش هاوکوشش ها می کند تااین قاتل پدر و پتیارهٔ بزرگ ایران زمین رااز میان بردارد، بااین که تمام مرزوبوم توران به زیرپی اسپ می نوردد وخان ومان پورپشنگ رابه‌یغمامی برد، برخود افراسیاب دست نمی یابد و سرانجام ناکام ازدست یافتن بروی ، برای رای زدن و چاره جویی به‌پیش نیای خود کی کاووس برمی گردد ودرنهانخانه، رازدل خود چنین براومی گشاید :

وزآن پس نشستند بی انجمن — نیاوجهانجوی بارای زن
چنین گفت‌خسرو به‌کاووس‌شاه — جزازکردگارازکه‌جوییم‌راه
بیابان ویک‌ساله‌دریاوکوه — برفتیم باداغ دل یک گروه
به‌هامون وکوه‌وبه‌دریای‌آب — نشانی ندیدیم زافراسیاب

(ج۵، ص ۳۶۴، س ۲۱۹۰ـ ۲۱۸۵)

شهریارپیروجهاندیدهٔ ایران تنهاراه‌موفقیت رارفتن به "آذرآبادگان " و آوردن روی نیاز به " خان آذرگشسپ " می داند:

نیاچون شنیدازنبیره‌سخن — یکی پندپیرانه‌افکندبن
بدوگفت ماهمچنین بادواسپ — بتازیم تاخان آذرگشسپ
سروتن بشوییم باپای ودست — چنانچون بودمردیزدان پرست
اباباژ باکردگار جهان — بدو برکنیم آفرین نهان
بباشیم برپیش آتش بپای — مگرپاک یزدان بود رهنمای
به‌جایی که‌او دارد آرامگاه — نماید نمایندهٔ دادراه
برین بازگشتند هر دو یکی — نگردیدیک تن زراه اندکی
نشستند با باژ هردوبراسپ — دوان تاسوی خان آذرگشسپ

(ج۵، ص ۳۶۴، س ۲۲۰۰ـ ۲۱۹۲)

نه‌تنهادرادواراسطوره‌ای بلکه دراعصارتاریخی نیزنظیراین توجه به‌آتشکدهٔ مذکور کاملا" مشهوداست.

قیصرروم به‌انوشیروان اعلان جنگ داده‌واستقلال ایران به‌مخاطره افتاده‌است، شهریارساسانی پیش ازهراقدام ، باسپاهیان عظیم خود برای پیروزی خواستن ازخدا راه "آذرآبادگان " را درپیش می گیرد :

پس پشت وپیش اندرآزادگان — همی رفت تا آذرآبادگان
چوچشمش برآمدبرآذرگشسپ — پیاده‌شدازدوروبگذاشت‌اسپ
زدستورپاکیزه‌برسم بجست — دورخ رابه‌آب دودیده‌بشست
بفرمودتانامهٔ زندواست — به‌آوازبرخواندموبددرست
چونزدیک ترشدنیایش گرفت — جهان آفرین راستایش گرفت
ازوخواست پیروزی ودستگاه — نمودن دلش راسوی دادراه

شواهداین قبیل یاری خواستن هاازخان آذرگشسپ به‌هنگام نیاز فراوان است، اماخسروان ایران تنها برای پیروزی خواستن به آذرآبادگان نمی آیند بلکه پس ازتحصیل موفقیت نیز برای ادای سپاس و شکرگزاری به‌این دیار روی می آورند ونثارهاوهدایای فراوان باخود می آورند انوشیروان پس از دفع غائله قیصر روم نخستین خویشکاری را بجای آوردن شکروسپاس برآتشکدهٔ آذرگشسپ می داند:

وزان تخت شاهی برآمدبه‌اسپ — همی راند تاخان آذرگشسپ
چوازدورجای پرستش بدید — شدازآب دیده رخش ناپدید
فرودآمدازاسپ وبرسم بدست — به‌زمزم همی گفت‌ولب‌رابست
همان پیش آتش ستایش گرفت — جهان آفرین رانیایش گرفت

" آذرآبادگان " گذشته‌ازاینکه آتش آذرگشسپ رادرسینهٔ خود دارد وازاین نظرمورد توجه سلاطین و پهلوانان است، از لحاظ سوق الجیشی نیزمهم ومعتنابه‌است واغلب آوردگاه‌ایرانیان باقوای بیگانه می باشد، وجای مباهات است که درشاهنامه درتمام موارد پیروزی درجنگ ها با ایرانیان بوده واین خطّه گواه سربلندی فرزندان

ایران دربرابردشمنان بوده‌است. "آذرآبادگان" ملجاء و پناهگاه شاهزادگانی بوده‌که‌مورد خشم پدر واقع می شدند، مثلا" خسروپرویز چون ازخشم پدرآگاه می‌شود شبانه به آذرآبادگان می گریزد وموردحمایت مردم این سامان قرارمی گیرد. نیز "آذرآبادگان" مأمن ومحل مطمئنی برای خانواده واموال کسانی بودکه ازطرف دشمن تهدید می‌شدند. رستم فرخ زاد سردار ایران درجنگ با عرب ها درنامه‌ای که به برادرخود می نویسد به‌اوتوصیه می کند که تمام اموال واشیای گرانبها و خانواده رابه‌سوی "آذرآبادگان" گسیل دارد:

چونامه‌بخوانی خردرامهران بپردازوبرسازبامهتران
همه‌گردکن خواسته‌هرچه‌است پرستنده‌وجامه‌های نشست
همی تازتاآذرآبادگان به‌جای بزرگان و آزادگان
همیدون گله هرچه داری زاسپ ببرسوی گنجورآذرگشسپ
(ج ۹، ص ۳۱۶، س ۶۵ ـ ۶۲)

"آذرآبادگان" درشاهنامه درتقسیمات کشوری زمان انوشیروان باقم و اصفهان و گیلان جزو بهرهء دوم ازایران زمین است :

چونوشین روان این سخن برگرفت جهانی ازومانده‌اندرشگفت
همه‌یکسرازجای برخاستند بروآفرین نو آراستند
شهنشاه دانندگان را بخواند سخن های گیتی سراسربراند
جهان را ببخشید برچار بهر ازونامزد کرد آباد شهر
نخستین خراسان ازویاد کرد دل نامداران بدوشاد کرد
دگربهره زان بدقم واصفهان نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذرآبادگان که‌بخشش نهادند آزادگان
وزارمینیه تا در اردبیل بپیمود بینادل و بوم گیل
سیوم پارس واهواز و مرزخزر زخاور ورابود تاباختر
چهارم عراق آمد و بوم روم چنین پادشاهی و آباد بوم
(ج ۸، ص ۵۶ ، س ۶۴ ـ ۵۴)

گذشته‌ازذکرکلی نام " آذرآبادگان " اسامی بعضی ازنواحی وشهرها به‌طورمستقل ومجزانیزدرشاهنامه‌آمده‌است، ازآن جمله‌عبارتنداز:

۱ـ دژ بهمن : درشاهنامه درنزدیکی های اردبیل معین شده، همان جایی است که‌کی خسرو درآغازسلطنت خود آن راگشود وآتشکـــــده‌ء آذرگشسپ راآنجابنانهاد:

دوفرزندماراکنون بادوخیـل — بباید شدن تا دراردبیـل
به‌مرزی که‌آنجادژ بهمن است — همه‌ساله پرخاش‌آهرمن‌است

(ج۳، ص۲۴۱، س ۳۶۵۶و ۳۶۵۵)

حمدالله‌مستوفی درباره‌ء آن می نویسد:

وبرسرکوه سبلان قطعـه‌ء محکم بوده‌است آن رادژبهمن وروییـن دز خوانده‌اندودرشاهنـامـه‌گوید به‌وقت نزاع پادشاهی میان کی خـســرو وفریبرز برفتح آن قرارشد وفریبرز ازفتح آن عاجزشدوکی خسروفتح کــرد وپادشاهی بدومقررشداکنون خراب است.

" نزهه القلوب ، ص ۸۱ "

۲ـ اردبیل*: نام این شهر غالبا" با " بـــردع " تواما" درشاهنامه ذکرمی شودو ظاهرا" دوشهرمهم ومشهور آذرآبـادگان درشاهنامه‌هستند.

دردوره‌ء اساطیری نام اردبیل بیشتربه‌سبب نزدیکی باآتشکـــده‌ء آذرگشســپ ذکرمی‌شود. سپاهیانی که‌ازاردبیل و بـــردع یابه عبارت دیگر از آذرآبادگان آن روزگار بوده‌اند درعهد کیـانیان سـردارمعین نداشته‌اند گاهی درزیرفرمان گودرز بوده‌اند:

بزرگان که‌ازبـردع و اردبیـــل — به‌پیش جهاندار (کی‌خسرو) بودندخیل
سپهدارگودرزراخواستنــــد — چپ لشکرش را بـــیاراستنـــد

(ج ۵، ص ۲۴۴، س ۱۵۰ و ۱۴۹)

---

* اردبیل ازگذشته‌های دورجزوآذربایجان وازشهرهای معروف وقدیمـــی آن بوده‌است. اخیرا" خود مرکزاستان اردبیل شده‌است.

وزمانی نیز ازگستهم فرمان می بردند:

سپاهی که ازبردع و اردبیل بیامد بفرمود تاخیل خیل
بیایندوپرپیش او بگذرند ردوموبدومرزبان بشمرند
برفتند سالارشان گستهم که‌درجنگ شیران نبودی‌دژم
(ج ۵، ص ۲۸۹، س ۹۱۳ ـ ۹۱۰)

به‌روایت شاهنامه نام قدیم این شهر " بادان پیروز " بوده و به‌امر پیروز پادشاه ساسانی ساخته‌شده‌است درزمان سلطنت پیروز هفت سال پیاپی خشکسالی بوده‌وبه‌هشتم چون جهان ازاین محنت رهاشده‌است شاه ساسانی به‌میمنت این‌فراخ سالی چندشهرساخته که از آن جمله ری واردبیل می باشد.

چوپیروزازآن روزتنگی برست برآرام برتخت شاهی نشست
یکی شارسان کرد " پیروزکام " بفرمود کورا نهادند نام
جهاندارگوینده‌گفت این ری‌است که‌آرام شاهان فرخ پی است
دگرکرد " بادان پیروز " نام خنیده‌به هرجایش آرام وکام
که‌اکنونش خوانی همی اردبیل که‌قیصربدودارد ازداد میل
(ج ۸، ص ۱۱، س ۸۵ به‌بعد)

شهراردبیل درزمان سلطنت هرمزمحل تاخت وتازواردوگاه سپاهیان روم قرارمی گیرد :

زارمینیه تا در اردبیل پراکنده‌شد لشکرش خیل خیل
(ج ۸، ص ۳۳۲، س ۲۸۸)

به‌هنگام حملهٔ خاقان چین " ساوه شاه " به‌ایران، موبدموبدان، " مهرانستاد " درآخرین دم های زندگی خود رازی را که‌ستاره شمر به‌اوگفته‌بود به‌هرمز شاه ایران فاش می کند ونشانی های بهرام چوبینه،

تنهاکسی راکه‌می تواند سپاه گشن و بی شمارچین رادرهم کوبد می دهد و او دراین هنگام مرزبان بردع و اردبیل است :

یکی مهتری نام بردار بود — که برآخر اسب سالار بود
کجارادفرخ بدی نام اوی — همه‌شادی شاه بدکام اوی
بیامد برشاه گفت این نشان — که‌دادین ستوده‌به‌گردنکشان
زبهرام بهرام پورگشسپ — سواری سرافرازوپیچنده‌اسب
زاندیشه من بخواهد گذشت — ندیدم چنومرزبانی به‌دشت
که‌دادی بدوبردع و اردبیل — یکی نامورگشت باکوس وخیل

(ج ۸ ، ص ۱۳۲۸، س ۴۰۴ به‌بعد)

سپاهیان بردع واردبیل به‌هنگام قیام بهرام چوبین برخسروپرویز ازوی برمی گردند وبه‌یاری خسروپرویز می‌شتابند وبهرام چوبینه‌کینهٔ خود را بابی اهمیت شمردن آنان ابراز می دارد :

سپه‌ماند از بردع و اردبیل — ازارمینیه‌نیزبی مردوخیل
ازیشان به‌رزم‌اندرون نیست باک — چه‌مردان بردع چه‌یک‌مشت‌خاک

(ج ۹ ، ص۱۴۲ ، س ۵۴۵-۵۴۴)

آخرین بارکه‌ازاردبیل درشاهنامه نام رفته‌است به هنگام فرار بندوی از زندان بهرام چوبینه‌است :

به‌منزل رسیدند وبفزودخیل — گرفتند تازان ره اردبیل

(ج ۹ ، ص ۶۶ ، س ۹۴۹)

بردع - ازشهرهای مهم دیگرآذرآبادگان درشاهنامه یکی نیز " بردع " است، ظاهرا" درروزگاران قدیم مرکزاین خطّه‌بوده‌است. این شهربه‌طوری که‌ازآثارجغرافی نویسان استنباط می‌شود درقفقاز وجمهوری آذربایجان قرارداشته‌است، مطالبی که‌دربارهٔ این شهردربعضی

ازمآخذجغرافیایی و لغت نامه‌هاآمده‌است چنین است :

بردع شهری است بزرگ (درقفقاز) بانعمت بسیاروقصبهء آن است ومستقرپادشاه این ناحیت‌است واوراسوادی است خرم و کشت وبرز ومیوه‌های بسیار وانبوه وازاین شهرابریشم بسیار خیزد و اسران نیک وروناس و شاه بلوط وکرویا (حدود العالم).

ملکی است از توابع ایران درآذربایجان به‌اقلیم پنجم (غیاث اللغات).

شهری است آباد کردهء نوشابه ونام آن " بردم " بود که به‌جای عین میم باشد و درزمان اسکندر بردع و بردعه‌نام نهادند (برهان قاطع) آن قسمت سرزمینی است که باکو وگنجه‌وحوالی جزء آنست (آنندراج) مارکوارت درکتاب ایرانشهر، بردع را شکل عربی پرتو (پهلو) دانسته (ص ۱۱۷).

دریاقوت بردعه ضبط شده‌و گفته‌است اصل آن ازبرده به‌معنی اسیراست که‌آنجااسیران رانگه‌می داشتند نام شهری که دراول هردم نام داشت. درعهد اسکندر آمرهء آن نوشابه بود درشاهنامه آمده‌است که قیدافه آمرهء آن بوده‌است (شرفنامه منیری).

بردع = بردعه معرّب پرتو = پهلو ، پارت ، شهری بوددرقدیم مرکز ارّان بود در آذربایجان شوروی واقع وخراب است (فرهنگ فارسی دکتر معین) .

نام کنونی آن باردا شهری است باجمعیت ۱۰۷۰۰ تن در آذربایجان شوروی ، به‌قول بلاذری قباد اول ساسانی آن را بنا نهاد بردع دردوره ساسانی‌و بعدا" دردوره اعراب شهری مستحکم درمقابل حملات مهاجمین شمالی و غربی بود احتمالا" پس از ۳۲ هـ . ق = ۶۵۲ م به‌دست اعراب افتاد در ۳۳۲ هـ . ق = ۹۴۳ میلادی روس آن را تصرف کردند و چندین ماه دردست آنان بود سپس بتدریج از اعتبار افتاد. ناحیهء حاصلخیز ومصفّای اطراف آن اندرآب نام داشت (دائرة المعارف فارسی).

درنزهـــة القلوب دربارهاین شهر چنین آمده :

بردع از اقلیم پنجم است طولش ازجزایرخالدات فح و عرض ازخط استوا م گ اسکندررومی ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتـــش کرد شهر بزرگ بودهاست و کثرت عظیم داشته و درو عمارات عالیـــــه فراوان بوده و کثرت میوه وازمیوههایش فندق وشاه بلوط بهتـــــراز جای های دیگر باشد آبش ازرودی که به ترتر مشهوراست (نزهة القلـوب بهاهتمام گای لیستــرنج ، ص ۹۱۰) وبازدرصفحه ۹۲ این کتــــاب آمــدهاســــت :

هیــرک ییــلاق بــردع است و جایی غظـیم خوب و نزه آب هـــای فراوان و علف زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستـان بدانجا روند و زمستان به شهرنـــد. بازدردیگرجای گوید :

ازقراباغ تادیههرسهفرسنگ ازوتاغرق پنج فرسنگ ازوتابهلنبـــدان چهارفرسنگ ازوتابازار جوق سهفرسنگ ازوتاشهربردع چهارفرسنگ ازوتا شهر جوزتیـــق یک فرسنگ .

(نزهة القلوب ، ص ۱۸۱)

درفرهنگ جغرافیایی عمید چنین مذکوراست :

بردع یا بردعه : نام شهری درآذربایجان که مرکز اران بودهوآثـار خرابههای آن درنزدیک بـــادکــــوبهقراردارد. درتاریخ سیستـــــان ، درتذکره الملـوک ، تاریخ غازان خان نیزنام این شهر رفتهاست.

(لغت نامهدهخداذیل بردع)

دراشعارحکیم نظامی نیز نام این شهر آمده و نام اصلی آن را هــــــروم دانستــــهاســـت :

خوشاملک بردع کهاقصای وی نهاردی بهشتاست بیگل نهدی
هرومش لقب بود ازآغازکـار کنون بردعش خواند آموزگــــار

درشاهنامه همچنانکه اشاره شد نام این شهر معمولاً" همراه با اردبیل ذکر می‌شود ویکی از دو شهر معروف آذربایجان درشاهنامه‌است. درعهد ساسانی چنانکه گفته آمد مرزبانی این ناحیه بابهرام چوبینه سردار دلیرایران بوده‌وبه‌احتمال بیشتر بردع مرکزآذربایجان محسوب می شده‌است. به‌تصریح شاهنامه خسروپرویز زمانی که‌ازپیش پدر می گریزد به بردع پناه می برد.

درشاهنامهء چاپ مسکو درمتن یک بار ازاین ناحیه‌همردیف باکشورها به عنوان یک‌کشور مستقل نام برده‌شده‌است :

فرستاده‌بردع وهند و روم زهرشهریاری زآباد بوم
زدشت سواران نیزه‌گزار برفتندیکسرسوی شهریار (انوشیروان)

(ج ۸ ، ص ۱۶۸ ، س ۱۹۵۶ـ ۱۹۵۵)

امادرپاورقی نسخهء بدل به‌جای بردع بربرآورده‌واحتمالاً" اصّح همین می باشد.

دیگرازنواحی آذرآبادگان که‌درشاهنامه نامش آمده‌دریاچهء چیچست (ارومیه)است، این دریاچه نهانگاه افراسیاب و محل گرفتاری وی به دست کی خسرو و کنار آن کشتنگاه این دشمن دیرین وسرسخت ایرانیان است. (برای اطلاع بیشتررجوع شودبه ج ۵ ، ص ۳۶۹ به‌بعد)

ازاین دریاچه یک بار نیز درسلطنت خسروپرویز نام برده شده ومسیرحرکت وی دررفتن به زیارت آتشکاه‌آذرگشسپ بوده‌است:

وزان جایگه باسواران گرد عنان بارهء تیزتک راسپرد
سوی راه‌چیچست بنهادروی همی راندشادان دل وراموی

(ج ۹ ، ص ۱۰۲، ص‌س ۱۵۶۹ـ ۱۵۶۸)

نام دیگری که‌ازمضافات آذربایجان درشاهنامه مذکوراست " دوک" می باشد ، این ناحیه رزمگاه بهرام چوبینه باخسروپرویز ورومیانی

است که‌به‌یاری وی آمده‌اند. ازاین مکان دوبار درشاهنامه به نـــام "دشت دوک" :

سراپرده‌ء شاه بردشـــت‌دوک — چنان لشکری گشن‌وراهی‌سه‌دوک (کذا)
(ج ۹ ، ص ۱۰۲، س ۱۵۶۶)

سوی دشت دوک انـــدرآوردروی — همی شدخلیده‌دل وراه جـــوی
(ج ۹ ، ص ۱۵ ، س ۱۶۰۹)

ویک بار باعنوان "کشور دوک" یادرفته‌است :

به‌ایرانیان گفت (بهرام چوبینه) صف برکشید
همه‌کشوردوک لشکرکشیـــد
(ج ۹ ، ص ۱۱ ، س ۱۶۹۱)

دراین دشت کوهی نیز به نام "کوه دوک" ذکرشده‌است که‌ازبـــالای آن خسروپرویز وسردار رومی متحدش نبرد رومیان با بهرام چـوبیــــن رانظاره می کننـــد :

نیاطوس ونبدوی‌وگستهم وشاه — به‌بالا گذشتندازآن رزمگـــاه
نشستندبرکوه‌دوک آن ســـران — نهاده‌دودیده به‌فرمانبـــران
ازآن کوه‌لشکرهمی دیدشــــاه — چپ وراست وقلب وجناح سپاه
(ج ۹، ص ۱۱۰، س ۱۷۰۰-۱۶۹۷)

متأسفانه‌موفق نشدم‌درمنابعی که‌امکان مراجعه‌به‌آنها‌بوددرباره‌ء‌این محل اطلاع بیشتری پیداکنم تنهادرلغت نامه‌دهخداوبااستنادبه‌اشعـــار شاهنامه‌ذیل کلمه‌ء دوک آمده‌است: (نام بیابانی است درآذربایجان) ایـن نوشته‌بیشتردیدادبی وجنبه عاطفی داردتاتحقیقی، امیداست‌انگیزه‌ای برای متخصصین علم جغرافیای تاریخی باشد تامحققانه‌ترمناطق مذکـــــور درشاهنامه بررسی ومعین گردد.